

الاهه (الہة)

هم اصیل است و هم درستست

موضوع این بحث مربوطست به انتقادی که همکار فاضل ما آقای عبدالحسین زرین کوب در مجله سخن (شماره ۶ سال ششم - مردادماه ۱۳۳۴ - ص ۵۵۵) از یک نفر مترجم کرده اند و گفته: کلمه «الهد» بمعنی «رَبَّةُ النُّوع» یا DÉESSE در زبان فارسی و عربی نیامده است چه در لغت الاله، بهمین املاء بمعنی خدائی و آلهه بمعنی خدایان است... و الاله بصورت تأنیث الهه ظاهراً ساختگی و نادرست است.

اگر عیوب و اغلاط کتابی که مورد انتقاد شده است منحصر بهمین یکی بوده است کتاب بسیار بزرگی است، چون این نه ساختگی است و نه نادرست. اما اینجا مراد دفاع از آن کتاب که بنده اصلاً ندیده‌ام نیست، و بحث بحثی کلی است در باب استعمال لغات. می‌خواهیم بدانیم که: اولاً آیا تا چه حد امروز مجبوریم که در استعمال هر لغتی یابند باین باشیم که آن لغت «آمده» باشد؟ ثانیاً آیا مراد از اینکه «آمده» باشد چیست و در کجا باید آمده باشد؟

در مورد سؤال اول، فوراً بخاطر میرسد که بسیار لفظهای مستعمل متداول زبان فارسی امروزی هست که در کتابهای قدیم ممکن نبود بیاید، مثل شهرداری و شهربانی و پلیس و فریژیدرو مداد و چند هزار لغت دیگر از این قبیل که یا عیناً، یا با تغییر جزئی، از یک زبان خارجی گرفته‌ایم، و یا در قبال یک لفظ خارجی از مفردات وادانهای فارسی ترکیب کرده‌ایم. مسلم است که نقاد محترم در این عبارت نظری باین قبیل لفظها ندارند، و اگر مترجم یا مؤلف کتاب مانحن فیه در مورد حاجت کلماتی مثل قاشق و درشکه و کالسکه و صحنه و دربین و ذره بین و جزوه کش را بکار برده بود اعتراضی نمی‌کردند که این لغتها در فارسی و عربی نیامده است.

در این صورت چه نوع الفاظی است که آنها را بعلت اینکه «در فارسی و عربی نیامده است» نباید بکار برد؟ بر اصطلاحات عسکری و اداری مثل افسر و ارتش و پرونده و بازرس و دائره و نخست‌وزیر هم که اعتراضی نمی‌کنند (جز عده معدودی که هیچ‌کس

بحر فشان گوش هم نمی‌دهد). در اصطلاحات علمی و فنی از طبی و گیاه شناسی و حیوان شناسی و دندان سازی و زیبایی شناسی و ریاضی گرفته تا تجاری و بنائی و دلاکی هم اصلاً بحث نمی‌کنند. هر دسته از دسته‌های لغات مربوط به ریک از رشته‌های مختلف فعالیت بشری را که من در آن فکر میکنم می‌بینم لغاتی در آن هست که ممکنست مورد مؤاخذه بشود و نمی‌شود. اما اگر یک نفر بنویسد « بیست سال آزرگار است » یا « باهم حرف میزدند » یا « فهمیده باید قضاوت کرد » یا « چرا زنجموره می‌کنی » - فوراً یکی از آقایان منتقدین « براق میشود » که : آقا، این کلمه آزرگار، یا این کلمه قضاوت، یا فلان کوفت و زهر مار، در لغت نیامده است.

خواهش بنده اینست که آقایان منتقدین عقیده خود را سریع و روشن بنویسند و الفاظ را دسته‌بندی بکنند و معین کنند که تا چه حد، یعنی در مورد کدام نوع کدام دسته از لغات، ما باید مقید باین باشیم که لفظی که بکار میبریم « آمده » باشد، و چرا باید سیگار و تنباکو و توتون و چای و دانس و دارائی و داد گستری و ستون اخبار روزنامه مورد ایراد نباشد اما حرف روزنجموره و براق شدن و چمباتمه و چنندش و پیدایش و لیز خوردن محل اعتراض باشد. بنده میخواهم یاد بگیرم، و باینهمه استاد فن نقادی که داریم باید این امر آسان باشد. یقین دارم آقای مدیر محترم مجله بغما خوشحال خواهند شد که وسیله تعلیم اصول لغت شناسی و انشاء و بلاغت و فصاحت بشوند.

در مورد سؤال دوم، گاهی شنیده‌ایم که می‌گویند لغت یا باید در فرهنگها و قاموسها « آمده باشد » و با در شعر و نثر فصحا. مع هذا بسیاری لغات در فرهنگها و قاموسها آمده است که هرگاه کسی بکار برد فوراً فریاد اعتراض نقادان با آسمان خواهد رفت، و خود آن منتقدین محترم الفاظ بسیاری بکار می‌برند که در شعر و نثر فصحا هرگز نیامده است. یک وقت بمایزانی آموختند و گفتند « اگر لفظی در زبان تربیت دیدگان یک ملت زوان باشد، و سابقه استعمالی بر آن بتوان یافت که پانصد ششصد سال، بلکه دوست یا صد و پنجاه سال، میشود که این لغت در میان اهل زبان جاری بوده است، دیگر بحثی براستعمال آن نیست و در هر نوع نوشته‌ای، شعر یا نثر، ادبی یا عادی و ساده و معمولی، آن را میتوان بکار برد ». ما این قاعده را می‌فهمیدیم و وقتی که میدیدیم

که امروز می گوئیم « فلان کس آدم خوبیست » و رشیدالدین فضل الله هم ششصد و پنجاه سال پیش نوشته است « می باید که بهر شهری يك نفر آدم مخصوص برود » ؛ یا می دیدیم که سعدی گفته است « اندك اندك خیلی شود و قطره قطره سیلی » و امروز هم میگوئیم « خیلی کار دارم » ؛ تکلیف خود را می دانستیم . باین اعتبار می گشتیم در کتابهای نثر و نظم قدیم (بدون قید باینکه نویسنده و گوینده آن حتماً از فصحا باشد) و الفاظ و اصطلاحاتی را که معادل با استعمال امروزی ماست پیدا می کردیم و ملاك و مأخذ کار قرار میدادیم . و اگر لغتی را در فرهنگها و قاموسها نمی یافتیم و در کتابی و شعری هم بآن برخورد کرده بودیم ولی میدیدیم که در میان تربیت دیدگان و سواددارهای مملکت متداول است و معنی را افاده می کند و عوام هم می فهمند و هیچ **قاعده ای هم بغلط بودن آن حکم نمی کند** استعمال آن را مجاز می شمردیم .

از دسته اول این لغتها را من باب نمونه ذکر میکنم :

نورالدین منشی جلال الدین مینکبرنی می نویسد « لذت حیات در زاویه فراغت مندرج است و راحت زندگانی در **توی قناعت پنهان** » - پس لغات تو و پس تو و توی اطاق درستست و استعمال آنها جایز است .

سنائی در حدیقه می گوید « ژاژ او مردم **نظم من جاندار** ، نیست شیر آفرین چو کره نگار » - پس میتوان گفت و نوشت که فلان کس انشای جاننداری دارد ، یا خیلی جاندار می نویسد .

بهاء ولد در کتاب معارف در وصف آواز جو جکان لفظ **جیغ جیغ** را بکار میبرد ، و سنائی در حدیقه از « **جیک جیک** کنجشکان ، سخن می گوید - پس می توانیم جیغ و جیک را در نثر فصیح بکار ببریم .

سعدی لفظ حمیده **خصائل** را بکار می برد و خصائل در ترجمه فارسی الفرج - بعدالاشده هم آمده است ، و ملا سعدالدین تفتنازانی هم در شرح اربعین خود مینویسد « و لما هدانی الله تعالی لتحصيل الفضائل و شغفنی بمحاسن الخصائل » - پس دیگر نباید ترس از انتقاد جناب استاد همائی داشته باشیم کسه بحق می گویند در عربی خصائل بمعنی پاره های گوشت است ، و جواب خواهیم داد که باشد ، اما هفتصدسال هم هست که

بمعنی صفات باطنی و روحانی انسان بکار رفته است .

ابن بی‌بی در تاریخ سلاجقه از قول یکی از امرا یا سلاطین می‌نویسد « اگر چیزی در معرض تلف رفته باشد از خزانه **خودم** تلافی تقدیم دارم » و مکرر در نظم و نثر پانصدششصد هفتصدسال پیش با الفاظ خودم و خودت و خودش و خودمان و خودشان برمیخوریم - پس خدمت جناب آقای سید محمد فرزانه عرض خواهیم کرد زحمت این را بخود ندهید که **خودش** را به **خود** تصحیح کنید

در مناقب العارفین افلاکی می‌نویسد « روزی حضرت خداوندگار بیاری از یاران مقبل خطاب کرده که . . . ضد من نان را خاییدن و در صبت ریختن عظیم سهل است اما یک من نان را خوردن دشوار عظیم است » - پس آسوده خاطر می‌توانیم بنویسیم که کاغذ را پاره کرد و در سبد انداخت .

در مرصاد العباد آمده است که :

در عشق یار بین که چه عیار می‌رویم سرزیر پنا نهاده چو سطار می‌رویم
وسعدی می‌گوید :

لاجرم چون سطاره راست رود نتواند که کج شود جدول

پس بی‌دغدغه می‌نویسیم سطاره را روی کاغذ گذاشت و با قلم پرگار خطی کشید .

در مناقب افلاکی قصه‌ای آمده است از یکی از مریدان مولانا که تاجر و از اعیان شهر قونیه بود ، و گوید خاتون آن خواجه **صینی** ای عالی پر حلوا حضرت خداوندگار [را] فرستاد ، و سپس مکرر این لفظ را استعمال کرده تا اینکه می‌گوید « این **صینی** اینجا چه کار دارد تاریخ و نام خواجه دروی نبشته در این رخت که نهاد » - پس مضایقه‌ای نخواهیم داشت که **صینی** مسی یا **صینی** حلبی (و حتی **صینی**) از مقوله صاروج و ساروج (در نثر فصیحی نوشته شود .

در شعر جامی و نثر نصیرای همدانی لفظ **عینک** بکار رفته (فعلاً بهیچ دسترس ندارم) و در این شعر که گوینده‌اش وزمان اورانمیدانم (آنرا از آقای پروفیسور نجانی لوگال استاد محقق و دانشمند زبان فارسی در دانشگاه آنقره شنیدم) آمده :

بر دیده عینک میزنم چون رخصت دیدار شد

در انتظار وصل تو بنگر که چشم چار شد

و بقیاس الفاظی مثل يدك و طفلك (و تازگی سمعك !) مجوزی هم شاید داشته باشد - پس دیگر مته بخششاش نمی گذاریم و مثل بعضی از رفقا آن را تحریف « آینک » نمی پنداریم و علاوه بر آنکه در هنگام حاجت آنرا بچشم میزنیم در نشر و نظم متناسب هم آنرا بکار می بریم .

ابن بی بی در تاریخ سلاجقه می نویسد « لفظ قوری نام ابریق او بود » بنابراین مانیز خواهیم نوشت که چای را توی قوری ریخت و آب داغ روی آن ریخت ... ناصر خسرو می گوید « کسی بر تو نتواند از جهل بست یکی حرف دانش بسید نوار » پس دیگر در نوشتن این عبارت که « شاه نوار سهرنگ را برید » دچار تردید و وسواس نمی شویم .

در معارف بهاء ولد میخوانیم که « از بهر آن می دهد تا با یاغی جنک کنی نه آنک بروی یاغی شوی » - بنابراین در استعمال لفظ یاغی که هنوز هم در فارسی متداول است تأمل نمیکنیم .

اینها دسته اول از لغاتی بود که عرض کردم شاید در فرهنگها و قوامیس یافت نشود . و اما دسته دوم که هنوز نظم و نثری که دال بر قدمت استعمال آن باشد نیز بنظر نیامده باشد مثل قنداغ (قند داغ) ، جوزغند (جوز آغند) ، آزگار (از آزاد وار و آرزوار) ، خیابان (از خیوان بمعنی راههای میان درختان در باغها) ، قیچی (قی چین ، قی شمع را می چیند) ، چخماق ، فندک ، فتر ، فرچه ، شوره سر ، ماهوت ، فاستونی ، بارفتن ، کیف ، ارسی و چند هزار لفظ دیگر مادام که برهانی بر غلط بودن آنها نباشد یا بتوان دانست که از کجا آمده و چطور از فلان لفظ تبدیل شده و باینصورت فعلی رسیده است ، ما بر حسب آن قاعده ای که بما آموخته بودند عمل میگردیم و لفظرا در جای مناسبش بکار می بردیم .

یا وقتی که می دیدیم الفاظ اباحتی و ملامتی و زیادتی در نظم و نثر قدما موجود است و الفاظ سلامتی و راحتی و ناسلامتی و ناراحتی امروز در میان ما جاری است باین

قیاس در کلمات زراعتی و فلاحتی و تجارתי و صنعتی هم بمسامحه قائل بجواز میشدیم و اگر خودمان آنها را بکار نمی بردیم لااقل کس دیگری که استعمال میکرد و مینوشت چماق «ای بی سواد» بر سر او فرود نمی آوردیم. یا همینکه از استعمال منیت و هستیت و بهاریات و رزمیات و بزمنیات در کتب قرن ششم و هفتم هجری آگاه می شدیم دیگر با شهریت و زنیّت و خریّت جنگ شدید نمی کردیم، و می گفتیم معلوم نیست که ما از شیخ عطار و سلطان العلمای پدر مولانا و نورالدین منشی و خود مولانا فصیحتر باشیم که آنچه برای آنها مجاز و مقبول باشد برای ما غیر جایز باشد، یا آنها از ما احقّ و اولی باشند باینکه بر حسب حاجت خود لغتی بی سابقه بتراشند و لغتی را که در میان عامّه جاریست بکار ببرند یا ما احقّ این را اصلاً نداشته باشیم. احتیاج بیان را بلغات تازه برای مفاهیم تازه و احتیاج خود را بلغتهای زنده جاندار که در میان اهل زبان رایج است، کافی برای این میدانستیم که ما هم بشیوه قدما عمل کنیم.

اما نقادانی امروز قلم بدست گرفته اند، و یا میکرو فون رادیو را در پیش نهادمانند، و بانوشته و گفتار خود غلط و صحیح بمردم یاد میدهند که نه تنها مردم کم سواد را، بلکه حتی مردمان چهل سال درس خوانده را، دچار تشویش ذهن و تردید و ناراحتی کرده اند. پس حق داریم بپرسیم که میزان و ملاک شما برای این سخنها چیست، راهی پیش پای ما بگذارید تا ما هم یاد بگیریم و بر حسب قاعده معلوم معینی بین غلط و صحیح تمیز بتوانیم داد.

نزدیک بود فراموش کنم که عنوان مقاله لفظ الهه (الاهه) بود. بلی، این لفظ در ترجمه منظوم ایلیاس بزبان عربی (الیاذة از بستانی) بکار رفته. این مال زمان ما و در دوره جاهلیت نیز در شعر میّه دختر عتیبه بن الحارث بن شهاب الیربوعی بمعنی خورشید استعمال شده:

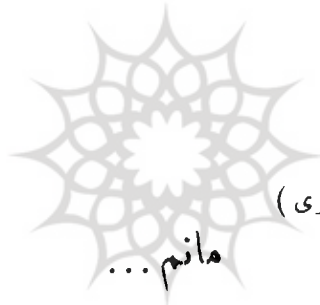
تروّحنا من الأعیان (یا من اللعباء) عصراً و أعلجنا الالاهة أن تؤوبا

(رجوع شود به معجم البلدان یا قوت در ماده اعیان و لعباء)؛ و در عصر پیغمبر اسلام هم وقتی که از قبیله همدان جمعی بنمایندگی (وفدی) پیش رسول آمدند خطیب ایشان الالهات را بمعنی خدایان مؤنث خودشان بکار برد و پیغمبر نکفت که این لفظ ساختگی

و نادرستست (رجوع شود به سیره ابن هشام چاپ و وستمنفلد ص ۹۶۳ س ۴، و چاپ جدید مصر ۱۳۵۵ ص ۲۴۴ تا ۲۴۵ جلد ۴ با حاشیه‌ی الالهات جمع الهه) - این هم مجوز قدیم آن (نشانی معجم البلدان و سیره ابن هشام را مرحوم علامه مستشرق عظیم الشان تئودور نولدکه داده است).

آقای زرین کوب بشیوه اهل تحقیق بالیت و لعل و ظاهراً سخن گفته‌اند و شأن ایشان اجل از اینست که بنده در این گفتار تعرضی بایشان کرده باشم؛ ولی تمیز از میان برخاسته و نقادانی هر روز در مجلدات و در رادیو دم از تصحیح اغلاط مامیزند و داعیه صاحب رأیی دارند که شکیباترین و بردبارترین مردم را آخر از کوره در میکنند.

استانبول ۱۵ آذرماه ۱۳۳۵ مجتبی مینوی



عبدالله عشق

نیمه دوم قرن یازدهم (عصر صفوی)

مانم ...

دل از خود رمیده را مانم	رنگ از رخ پریده را مانم
نام من پیش یار نتوان برد	شکوه های شنیده را مانم
در دلم هر چه هست میگویم	طمع از جان بریده را مانم
بسکه ویرانم از هجوم غمت	شهر تاراج دیده را مانم
درد سر میدهم حریفان را	باده نارسیده را مانم
میرم هر زمان ز سایه خویش	صید صیاد دیده را مانم
قدر روز رسال میدانم	درد هجران کشیده را مانم
نتوانم نمود خود داری	اشک بر رخ دویده را مانم
شده‌ام عشق باز آقایان	بنده زر خریده را مانم

از نسخه منحصراً بفرد آقای کوهی کرمانی.